



این کتاب از سال ۱۳۷۴ تا کنون، با دو صد خوبی، از قبیل متن‌های پسندیده، ضمانت نکته‌آموز، صفحه‌آرایی و تصاویر زیبا، خط خوش و چشم‌نواز، متناسب با روحیه مخاطبان خود، جلوه‌گر مقاطع پیش‌دانشگاهی بوده است. لیکن از آنجائی که هر معلمی در پی کمال کار خویش است، نگارنده با سابقه تدریس چندین ساله کتاب مزبور، یادداشت‌هایی در حاشیه آن آورده که ذیلاً به استحضار می‌رساند.

۱ - ص ۲، س ۹، منظومه معروف وحشی بافقی «فرهاد و شیرین» است نه «شیرین و فرهاد»، تغییر در اسم خاص به هیچ‌وجه، جایز نیست.

۲ - ص ۶، پرشی شماره ۷ نوشته‌اند: «باد»... به معنی «ناپود باد» است. اضافه می‌شود، صحیح‌تر آن بود که می‌نوشتند، «نیست باد».

۳ - ص ۳۰، س ۵، آورده‌اند:

«سرانجام گفت ایمن از هر دوان

نگردد مرا دل نه روشن روان»

افزوده می‌شود: نگارش مصراع دوم به صورت بالا، پسندیده نیست، چه، حرف ربط همپایگی (نه) را به فعل الصاق کرده‌اند و معنی لااقل در نظر دانش‌آموز مبهم شده، صورت صحیح نگارشی آن به گونه ذیل است: «نه گردد مرا دل نه روشن، روان» یعنی «نه دل من ایمن می‌گردد و نه روانم روشن می‌شود».

۴ - ص ۳۰، س ۷، مصراع دوم بیت:

«چنین پاسخ آورد سودابه پیش

که من راست گویم به گفتار خویش»

باید به گونه زیر نگارش یابد «... که من راست‌گویم (= صادقم) به گفتار خویش»

۵ - ص ۳۱ س ۲، در معنی مصراع دوم بیت:

«چو فرزند و زن باشدم خون و مغز

که را بیش بیرون شود کار، نغز»

نوشته‌اند: «دیگر برای کسی چیزی شیرین‌تر از این خواهد بود! (به کنایه و تمسخر)»

افزوده می‌شود: اولاً صورت صحیح مصراع دوم

بدین گونه است: «که را پیش بیرون شود کار، نغز» و

پیش بیرون شدن کار، به معنی به نتیجه رسیدن، به انجام رسیدن، است. عطار گوید:

«کار تو در بند توست، کار بساز و بیا

پیش برون کی شود، کار ز ناساخته»

پس معنی صحیح چنین است: کار کدام یک (زن یا

فرزند) به نتیجه خوب خواهد رسید.

۶ - ص ۳۲ ب ۶، در بیت:

«یکی تازی ای بر نشسته سیاه

همی خاک نعلش بر آمد به ماه»

«تازی» را در قسمت واژگان «عربی، اسب عربی»

معنی کرده‌اند. افزوده می‌شود دقت در معنی مصراع دوم،

یادآور آن است که «تازی» در معنی «اسب دهنده و

یادیا» باید باشد نه تازی به معنی عربی که خود معرب

«طائی» است و با زبان فردوسی خالی از غرابت نیست.

۷ - ص ۳۸، نمایندگان تغزل را در ادب فارسی،

«رودکی، سعدی و حافظ» می‌دانند. افزوده می‌شود: هر

کلمه‌ای یا هر اصطلاحی، در زمینه کاربردی خاص خود،

معنی دقیق خویش را دارد. در ادب فارسی «تغزل» مقدمه عاشقانه شعر مدحی را گویند، چه در قصیده، چه در قالب‌های دیگر، با همه ویژگی‌هایی که دارا است، از قبیل ارتباط ابیات و مضامین با یکدیگر، مذکر بودن معشوق و... (تحول شعر فارسی، ص ۲۴۲ - سیر غزل در شعر فارسی، صص ۲۸-۳۰) خوب، آیا شعر حافظ و یا سعدی، دارای چنین نشانه‌هایی هست؟ ثانیاً، آیا ایقان بیشتر نماینده تغزل هستند؟ یا فرخی سیستانی، امیرمغزی، منوچهری دامغانی، قانی شیرازی و سروش اصفهانی؟

۸ - ص ۴۰ آنچه درباره رابطه عاشقانه «رابعه قزدار» با «بکتاش» غلام برادرش، آورده‌اند. البته محققان افسانه‌پسند قبلاً در مجمع‌الفصحا و تاریخ ادبیات در ایران و زنان سخنور مشیر سلیمی و سیمای شاعران، صابر کرمانی و... آورده‌اند اما در هیچ‌یک ندیده‌ام که نوشته باشند: «در این شعر، (عشق او باز اندر آوردم به بند) رابعه عشق پاک خود را به بکتاش تصویر کرده» (کذا). افزوده می‌شود: اولاً «به کسی تصویر کردن» یعنی چه؟ ثانیاً، ذکر آن بر مخاطبان تازه به بلوغ رسیده، به ترکیب «عشق پاک» که هرگز مولفان به جد نمی‌نگرند ناصواب می‌نماید. ثالثاً در شعر عهد سامانی، این‌گونه نگرش به عشق و تفسیر آن، طبیعت زمانه بوده است، چنانکه عارف بزرگ معاصر رابعه، ابوسعید ابی‌الخیر در وقت مرگ، دو بیت این غزل بر زبانش بوده.

۹ - ص ۴۱، آنچه در چاپ جدید، در معرفی

کشف‌المحجوب هجویری، بر کتاب افزوده‌اند، دو نکته دقیق نمی‌نماید: نوشته‌اند: «سال وفات جگابی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

مسعودتاکلی

نکته‌ها و ناگفته‌ها

هجویری (۴۵۶ هجری) است. تقریباً همه محققان که به نحوی به نام هجویری و کتابش اشاره کرده‌اند همین سال را برای درگذشت او رقم زده‌اند لیکن اخیراً محقق فاضل و دقیق آقای دکتر محمود عابدی، مصحح کشف‌المحجوب در مقدمه گزیده این کتاب نوشته‌اند: «ترک نیشابور و طوس و آمدن هجویری به جانب لاهور پس از سال ۴۶۹، یعنی سال درگذشت ابوالقاسم کزکاتی واقع شده است» پس فوت هجویری پس از سال ۴۷۰ ه. ق باید باشد. نکته دوم: مؤلفان کتاب پیش‌دانشگاهی، اضافه کرده‌اند: «نثر کتاب... از جمله نثرهای دوره سامانی است». اضافه می‌شود: «نثر دوره سامانی» اصطلاحی مبهم است، چه نویسنده‌ای که در عهد سلطان محمود متولد می‌شود و عمرش در عهد غزنویان می‌گذرد، اطلاق «دوره سامانی» به نثر او موهم معنی دیگر است؛ اگر منظور از نثر دوره سامانی «نثر مرسل» است، این ویژگی هم به طور کامل شامل سبک نثر او نمی‌شود. مصحح کشف‌المحجوب می‌نویسد: «ذهن و قلم هجویری تحت تاثیر زبان عربی بوده است و فراوانی لغات عربی در زبان او از اینجاست... آنجا که از اولیاء و مشایخ و توضیح قولی سخن می‌گوید، عبارت موزون و مسجع است و در بخش‌هایی که گزارش احوال و حکایات بزرگان و مشایخ می‌آید، نثر کتاب به همان شیوه‌ای است که در زبان اهل ادب به نثر مرسل ساده شهرت یافته است. اما وقتی که مؤلف کشف‌المحجوب در مقام اثبات و نفی و تحلیل موضوعی برمی‌آید به شیوه اهل جدل از نثر علمی استفاده می‌کند...»<sup>۴</sup>

۱۰ - ص ۴۴، در مقدمه «مناظره خسرو با فرهاد»

درس هشتم، به نام چند تن از مقلدان نظامی اشاره رفته است که از نظر تاریخی پریشان است، ضرورت دارد این اسامی به صورت زیر تنظیم شود: امیرخسرو دهلوی (م ۷۲۵) هاتقی (م ۹۲۷) وحشی بافقی (م ۹۹۱) عرفی (م ۹۹۹) وصال شیرازی (م ۱۲۶۱).

۱۱ - ص ۴۸، در معنی مصراع «بگفت از جان صبوری چون توان کرد» نوشته‌اند: «بدون جان (معشوق) چه گونه می‌توانم شکیبایی کنم». افزوده می‌شود: در لغت عرب آمده: «صبراً عن الشيء: أمسک» (المنجد) پس صبر کردن از چیزی به معنی پرهیز است، سعدی هم در غزلیات آورده: «صبرم از دوست مفرمای که من نتوانم»

پس معنی مصراع نظامی به گونه زیر باید تغییر کند: چه گونه می‌توانم از جان (معشوق) بپرهیزم.

۱۲ - ص ۴۹، در معنی بیت:

«نفحات صبح دانی ز چه روی دوست دارم  
که به روی دوست ماند که پرافکنند نقابی»  
نوشته‌اند: «نفحه، اینجا به معنی روشنایی صبح است که به روی یار تشبیه شده است».

افزوده می‌شود: نفحه در معنی نسیم روح نواز است و به روی دوست هم مانند نشده، بلکه صبح به روی یار تشبیه شده است و نفحه به جاذبه و دلربایی چهره بی‌نقاب یار.

۱۳ - ص ۵۶، درباره بیت:  
«ای شرر از هم‌رهان غافل مباحث  
فرصت ما نیز باری بیش نیست»  
نوشته‌اند: «ای شرر (خطاب به هرکس و هرچیز که کوتاه عمر و گذرا باشد) من و تو نباید از هم غافل باشیم،

افزوده می‌شود: به آنچه داخل پرانتز آورده‌اند، نیاز نیست.

صائب می‌گوید:

روزگار آن سیکرو خوش که مانند شرار

تا نظر واکرد چشم از عالم ایجاد بست

و شاعر معاصر می‌گوید:

«رهی» تا چند سوزی در دل شب‌ها چو کوکب‌ها

به اقبال شرر نازم که دارد عمر کوتاهی

بیدل در شعر بالا می‌گوید: ای شرر از ما غافل

مباش، چه فرصت ما نیز از عمر، بیش از تو نیست.

ایهامی که در کلمه «باری» هست نباید از نظر دور داشت.

۱۴ - ص ۵۹، س ۱۶، «اردوگاه به همه پاشیده کوفیان» آمده که صحیح نمی‌نماید، بهتر است به یکی از دو صورت زیر تصحیح شود: «اردوگاه از هم پاشیده کوفیان» یا «اردوگاه به هم ریخته کوفیان»

۱۵ - ص ۶۵ و ۶۶، در قسمت خودآزمایی درس سیزدهم (کیش مهر) آمده است: «در این سروده، تنها یک واژه عربی دیده می‌شود.» در حالی که دو واژه عربی (حلاج - ولی) و یک واژه نیم‌عربی (برقصد) آمده است. نگارنده، حدس می‌زند، کلمه «ولی» در آغاز بیت:

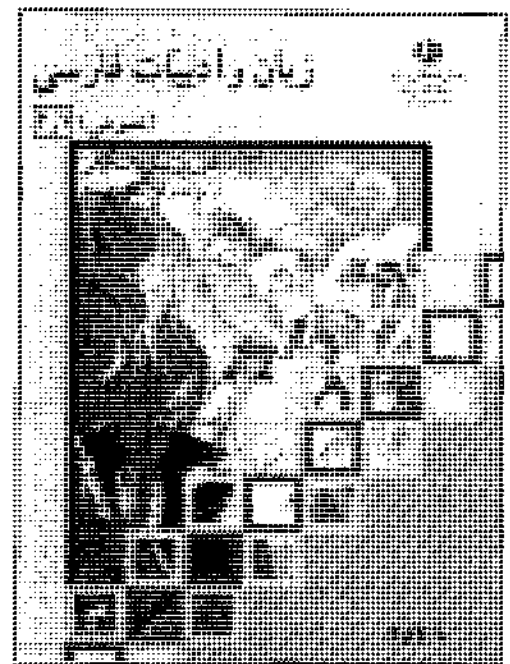
«ولی رادمردان و وارستگان

نبازند هرگز به مردارها»

«دلی» بوده است یعنی قسمتی از فعل مرکب «دل باختن» در شعر، دلی نبازند به... به دلیل آن که حرف ربط «ولی» در این قسمت قصیده هیچ محل مناسبی ندارد.

۱۶ - ص ۶۸، مصراع «دم در نیار و دفتر بیهوده پاره

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



زبان و ادبیات فارسی (عمومی او) دوره پیش‌دانشگاهی

محمد رضا سنگری ...

انتشارات سازمان پژوهشی و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش

کن» بهتر است به صورت «دم برنیار و...» تصحیح شود چون، دم برآوردن کاربرد دارد نه دم درآوردن.  
۱۷ - ص ۸۴، در معنی عبارت «مرد آن است که دست صفات که کلاه همت از تارک عرش در می‌کشد قطع کند» در چاپ ۷۸ آمده بود: «مرد آن است که بتواند دست صفات والای خود را که دور پرواز و بلندهمت است، ببندد» و در چاپ جدید (۱۳۸۰) آورده‌اند: «حلاج به طنز می‌گوید: اگر مردید (که نیستید) دست صفات مرا که دور پرواز و بلندهمت است، ببرید.»

افزوده می‌شود: «درکشیدن» به معنی «پایین کشیدن، پایین انداختن» است و به نظر می‌رسد: حلاج نه طنز می‌گوید و نه چوبه‌دار محل طنز و لاغ است، بلکه او می‌گوید: «مرد حق کسی است که دست آن صفات که (موجب می‌شود) تاج کرامت انسانی را از عرش به زیر درافکند - مانع خلیفه الهی انسان شود - از خود دور کند. ۱۸ - ص ۸۴، قسمت توضیحات، «دست بر نه» را به دعای خیری کن، معنی کرده‌اند ولی در قسمت واژه‌نامه، که یادگار چاپ‌های پیشین است، نوشته‌اند: «دست بر نهادن: همت در کاری بستن و استین بالا زدن برای انجام کاری» معنی واژه‌نامه، صحیح‌تر می‌نماید چه حلاج، از شبلی چشم یاری دارد یعنی تایید و موافقت او در کاری که پیش گرفته، عطار در مصیبت‌نامه «دست بر نهادن» را نزدیک به معنی اخیر آورده است:

یارب از دست زقلم باز خر

دست بر نه وز جهانم باز خر

۱۹ - ص ۹۳، در معنی بیت:

«گشت نگارین تذرو پنهان در مرغزار

همچو عروسی غریق درین دریای چین»  
واژه «عروس» را در معنی معمول خویش (عروس آراسته» گرفته‌اند. افزوده می‌شود: عروس نام نوعی کشتی بوده<sup>۴</sup> و با توجه به واژه‌های «دریا و غریق» این معنی مناسب‌تر می‌نماید.

۲۰ - ص ۹۵، صواب آن بود که این مصراع از قصیده مرحوم ملک‌الشعراء بهار به همان صورتی که شاعر سروده و در دیوانش آمده، یعنی «بر ری بنواز ضربتی چند» می‌نوشتند، چه دیوان مرحوم بهار قدیمی نیست که نسخه بدل داشته باشد و این مضمون هم در اشعار دیگر او تکرار شده، در ثانی در مقدمه درس به زمان سرایش قصیده، اشاره رفته است.

۲۱ - یکی از وظایف مسلم کتب زبان و ادبیات فارسی و نیز از رسالت‌های معلم ادبیات، آموزش زبان

فارسی صحیح و نگارش صحیح است. پس اگر متنی جهت این کتاب‌ها - در هر مقطعی که باشد - برگزیده شود، وظیفه مولف یا مولفان آن است که از هرگونه خطایی پیراسته کند زیرا مخاطب این کتاب‌ها، نه فقط از معنی و مفهوم آن، نکته می‌آموزد که از بافت و ترکیب جملات هم در نگارش، مایه برمی‌گیرد. با تاسف، در زبان یکی دو درس این کتاب لغزش‌هایی مشاهده می‌شود که باید اصلاح شود.

الف: در ص ۱۰۱، درس «کویر» س ۱۴. آمده: «این شهادت را یک نویسنده رومانی داده است» که به صورت «یک نویسنده اهل رومانی یا یک نویسنده رومانیایی» باید اصلاح شود.

ب: در متن درس بیست و سوم، میرزا رضا کلهر، که زبان نوشته‌اش بیشتر به زبان نثر روزنامه‌ای می‌ماند این خطاها دیده می‌شود:

- ص ۱۲۷، در عبارت «برادرم، آقامیرزا رضا، نزد میرزای کلهر مشق کرده و خیلی خوب می‌نوشت» که حرف «و» بعد از کرده، زاید است و باید حذف شود.

- در ص ۱۳۹، س ۱۱، واژه «هـیجده» باید به «هجده» تصحیح شود.

- در ص ۱۴۱، س ۸، در عبارت «قلم زود کند شده و حاجت به تجدید قلم پیدا خواهد کرد» حرف «و» بعد از «شده» زاید است و باید حذف شود.

- در ص ۱۸۲، قسمت خودآزمایی، در شعر حافظ، دل افکار باید به «دل افکار» تصحیح شود.

۲۲ - ص ۱۹، با توجه به مصراع «مانده پای آبله از راه دراز» در قسمت خودآزمایی، نوشته‌اند:

«پای آبله ماندن» کنایه از چیست؟ افزوده می‌شود: وجود چنین پرسشی، شگفت‌انگیز است! چه شاعر می‌گوید: «پای آبله بسته‌ام (بینه بسته‌ام) از این راه دراز خسته و ناتوان شده است.»

پس کلمات در معنای حقیقی خود هستند و کنایه نمی‌تواند باشد.

۲۳ - ص ۲۰۱، در قسمت خودآزمایی نوشته‌اند: شاعر، از زبان نقال، چه تفاوتی بین شاهنامه و دیگر سروده‌ها قائل شده است. اضافه می‌شود: اگر دقیق‌تر عنایت می‌گردند درمی‌یافتند که شاعر یا نقال، نخست نام خود را ذکر می‌کند: «من که نامم مات = مهدی اخوان ثالث»، پس مقایسه‌ای بین شاهنامه و دیگر سروده‌ها نیست، بلکه مقایسه‌ای بین شعر اخوان (به ویژه خوان هشتم) و دیگر سروده‌های بعضی شاعران است.

۲۴ - ص ۲۱۸، قسمت واژه‌نامه، در معنی «سقط فروش» آمده: «خواروبار فروش» که باید صورت «خواربار فروش» تصحیح شود.

۲۵ - ص ۲۱۸، نوشته‌اند: سماط: دسته، رده، صف افزوده می‌شود: این لغت، مربوط به این بیت مسمط منوچهری دامغانی است که:

«سرو سماطی کشید بر دو لب جویبار

چون دو رده چتر سبز، در دو صف کارزار»

«سماطی» در این بیت مخفف «سماطین» (مثنی) است و حرف «ی» از گونه «ی» نکره یا وحده نیست که در واژه‌نامه حذف شود، یعنی باید «سماطی» می‌نوشتند و متذکر می‌شدند: دو صف، دو رده. امیدوارم عنایت بفرمایند که شاعر در بیت چنین تصویری آورده: سماطی (سماطین) دو رده در برابر دو رده چتر سبز، و دو لب جویبار، برابر است با دو صف کارزار.

۲۶ - دو سه نکته کوچک را هم متذکر می‌شویم به امید آن که در چاپ‌های آینده اصلاح شود. ص ۲۳، س ۷، واژه «موبدان» و ص ۶۶، س ۲، واژه «خشاریاریها» ستاره خورده‌اند ولی معنی نشده‌اند و در ص ۸۳، س ۱۰، لغت «طاقش» به گونه غلط مطبعی نقل شده و در ص ۲۲۳، فهرست منابع و مآخذ، دریای گوهر دکتر حمیدی به گونه (۲ جلدی) معرفی شده که یادآوری می‌شود همیشه سه جلدی بوده است.

پی‌نوشت‌ها:

• این قضیه مولفان کتاب‌های ادبیات فارسی مقطع متوسطه و پیش‌دانشگاهی لطیفه‌ای است! این تنها کتابی است که نام مولفانش از سه نفر تجاوز نکرده است. در صورتی که مثلاً، مولفان کتاب ادبیات فارسی سال اول دبیرستان که در چاپ اول (۱۳۷۵)، یک سال بعد از انتشار این کتاب (سه نفر بودند از چاپ دوم به سلسله‌الذہبی از نام‌های مشاوران و تجدیدنظرکنندگان و که چه گرفتار آمدند. در صورتی که اگر رسم باشد اسم احباب دفتری هم در پیشانی کتاب یاد شود، چرا این کتاب مستثنا باشد؟ برای مثال، آقایان دکتر داودی و میرجعفری در کتاب اول همان قدر سهم دارند که در این کتاب، شاید هم، موجب این «یک بام و دو هوایی» عاملی از قبیل آنچه بیهقی در حکایت «ابن سماک و ابن عبدالعزیز» آورده که: «صعباً فریبنده که این...» بوده است.

۱ - ر. ک: اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح دکتر شفیق کدکنی، ص ۳۴۳، ج ۱.

۲ - ر. ک: درویش گنج بخش، گزیده کشف‌المحجوب، از میراث ادب فارسی، ص ۱۶، چاپ اول، انتشارات سخن.

۳ - مأخذ پیشین، ص ۳۹ و ۴۰.

۴ - نامه فرهنگستان شماره ۱۵، مقاله «کشتی عروس»، ص ۲۲، محسن ذاکرالحسینی.